

# مقاله پژوهشی

## بدن‌های قومی در میدان رقابت:

### واکاوی انسان‌شناختی مرزهای نمادین هویت در میان ترکمن‌ها، مازندرانی‌ها و گیلک‌ها

سمیه کریمی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۸ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲

#### چکیده

ورزش در ایران معاصر، میدانی اجتماعی-نمادین برای برساخت و بازتعریف هویت‌های قومی از خلال «بدن‌مندی» و فرهنگ هواداری است. این پژوهش با هدف واکاوی انسان‌شناختی چگونگی ترسیم مرزهای نمادین هویت در میان سه گروه قومی ترکمن، مازندرانی و گیلک در شمال ایران انجام شده است. با رویکرد تفسیری و توصیفی، روش پژوهش، مردم‌نگاری چندمکان‌مند مبتنی بر مشاهده مشارکتی، مصاحبه‌های عمیق و تحلیل نشانه‌شناختی دلالت‌های نمادین در رویدادهای ورزشی است. چهارچوب نظری بر مفاهیم مرزهای هویتی (بارث)، فنون بدن (موس) و اجراهای نمادین استوار است. یافته‌ها نشان می‌دهد که والیبال و اسب‌سواری (در ترکمن‌صحرا)، کشتی (در مازندران) و فوتبال (در گیلان)، به‌مثابه «ذخایر نمادین»، امکان نمایش عمومی تعلق قومی و تمایز میان «ما» و «دیگری» را فراهم می‌کنند. این کنش‌های بدنی و آیینی، تفاوت‌های قومی را از قالب تقابل‌های خشونت‌آمیز به سمت رقابت‌های قاعده‌مند و «توصیف‌های پُرمايه» از هویت سوق می‌دهند. نتایج پژوهش حاکی از آن است که میدان ورزش در شمال ایران، از طریق مدیریت نمادین تفاوت‌ها و تبدیل تنش‌های بالقوه به رقابت‌های کنترل‌شده، نقشی کلیدی در تسهیل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و ادغام قومیت‌ها در چهارچوب هویت ملی ایفا می‌کند.

**واژگان کلیدی:** انسان‌شناسی ورزش، بدن‌مندی، شمال ایران، قومیت، مرزهای هویتی

---

<sup>۱</sup> استادیار انسان‌شناسی، پژوهشکده علوم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران. ایران.  
s.karimi@ihcs.ac.ir

## ۱. مقدمه و بیان مسئله

ایران از دیرباز به‌عنوان جامعه‌ای چندقومیتی شناخته شده است؛ جامعه‌ای که در آن گروه‌های قومی متعددی با زبان‌ها، شیوه‌های زیست، حافظه‌های تاریخی و نظام‌های نمادین متفاوت، در چهارچوب یک واحد سیاسی و ملی مشترک زندگی کرده‌اند. در این زمینه، قومیت نه به‌عنوان مجموعه‌ای از صفات فرهنگی موروثی، بلکه طبق نظریهٔ کلاسیک فردریک بارث (Barth, 1969)، به‌مثابهٔ فرایندی از «مرزبندی‌های نمادین» درک می‌شود که در جریان تعامل با «دیگری» شکل می‌گیرد. در ایران، مطالعات ناصر فکوهی بر اهمیت برساخت‌های هویتی در فضاها شهری و زیست‌بوم‌های قومی تأکید داشته و حمیدرضا صدر (۱۳۷۹) نیز در تحلیل‌های تاریخ اجتماعی خود، فوتبال و ورزش را به‌مثابهٔ آینه‌ای از تحولات هویتی و سیاسی جامعهٔ ایران بازنمایی کرده است. این تنوع قومی نه پدیده‌ای حاشیه‌ای، بلکه یکی از مؤلفه‌های بنیادین شکل‌گیری تجربهٔ اجتماعی در ایران بوده است. قومیت در این معنا صرفاً به تفاوت‌های زبانی یا نژادی فروکاستنی نیست، بلکه مجموعه‌ای از احساس تعلق، حافظهٔ جمعی، نشانه‌های بدنی، مناسک، روایت‌ها و مرزهای نمادینی را دربرمی‌گیرد که در تعامل روزمره با «دیگری» شکل می‌گیرد و بازتعریف می‌شود. از این رو، مرزهای قومی نه خطوطی ثابت و ازپیش‌داده، بلکه پدیده‌هایی سیال، موقعیتی و وابسته به میدان‌های کنش اجتماعی‌اند (Eriksen, 2010).

انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی، قومیت را نه به‌مثابهٔ واقعیتی ایستا، بلکه به‌عنوان فرایندی تاریخی و کنشی درک می‌کند که در میدان‌های مختلف اجتماعی — از زبان و آیین گرفته تا اقتصاد، سیاست و بدن — متجسد می‌شود. مرزهای قومی در این رویکرد، نه تنها محصول ساختارهای کلان سیاسی و حقوقی، بلکه نتیجهٔ کنش‌های روزمره، اجراهای نمادین و تجربه‌های زیسته‌اند. بدن‌ها، فضاها و مناسک همگی در تولید و تثبیت این مرزها نقش دارند. بنابراین، برای فهم قومیت در ایران معاصر لازم است به میدان‌هایی توجه شود که در آن‌ها بدن‌ها به‌طور علنی در معرض نگاه جمعی قرار می‌گیرند و هویت‌ها به‌صورت اجرایی و نمایشی بازتولید می‌شوند.

یکی از این میدان‌های مهم اما کمتر مطالعه‌شده در انسان‌شناسی ایران، ورزش و فرهنگ هواداری ورزشی است. ورزش اغلب در مطالعات داخلی یا به‌مثابهٔ فعالیتی تفریحی و بدنی

بررسی شده یا در چهارچوب‌های مدیریتی، فنی و قهرمانی مورد توجه قرار گرفته است (برای نمونه: سجادی، ۱۳۸۸) که تمرکز اصلی آن‌ها بر کارآمدی سازمانی و فیزیولوژی ورزشی است. درمقابل، مطالعاتی که ورزش را به‌مثابه یک «متن فرهنگی» یا «میدان هویتی» تحلیل کنند، در اقلیت قرار دارند. باین‌حال، آثار پیشگامی همچون پژوهش محمدمهدی رحمتی (۱۳۸۸) دربارهٔ جامعه‌شناسی خشونت در ورزش، اثر تحلیلی حمیدرضا صدر (۱۳۷۹) پیرامون تاریخ اجتماعی فوتبال ایران، و مطالعهٔ آقامحسینی (۱۴۰۲) دربارهٔ بازنمایی هویت قومی در شعارهای هواداران تیم تراکتورسازی تبریز از معدود تلاش‌هایی هستند که ورزش را در پیوند با ساختارهای کلان اجتماعی و هویتی بررسی کرده‌اند. با این وجود، خلأ یک مطالعهٔ تطبیقی انسان‌شناختی که بر «بدنمندی قومی» در مناطق شمال ایران تمرکز کند، همچنان مشهود است. از منظر انسان‌شناختی، ورزش را می‌توان به‌مثابه متنی فرهنگی و میدانی اجتماعی در نظر گرفت که در آن معنا، قدرت، احساسات جمعی و مرزهای هویتی به‌طور هم‌زمان تولید و اجرا می‌شوند. میدان ورزش، جایی است که بدن‌ها در معرض دید قرار می‌گیرند، هیجان‌ها به‌صورت جمعی تجربه می‌شوند، و «ما» و «دیگری» در قالب رقابت‌های قاعده‌مند تعریف می‌شوند. ورزش در این معنا، نه بازتابی منفعل از ساختارهای اجتماعی، بلکه عرصه‌ای فعال در شکل‌دهی به آن‌هاست. کنش‌های بدنی، شیوه‌های تشویق، نمادها، رنگ‌ها، شعارها و آیین‌های پیرامون مسابقات ورزشی، همگی حامل دلالت‌های فرهنگی و هویتی‌اند. به‌ویژه در جوامع چندقومی، ورزش می‌تواند به بستری برای بیان تفاوت‌ها، رقابت‌های نمادین و گاه چانه‌زنی‌های هویتی بدل شود، بی‌آنکه این تفاوت‌ها لزوماً به تعارض‌های خشونت‌آمیز منجر شوند. از این منظر، ورزش را می‌توان یکی از سازوکارهای اجتماعی مدیریت تفاوت دانست. اهمیت نظری این مسئله را می‌توان در پیوند با دیدگاه‌هایی دید که ورزش را جایگزینی نمادین برای تعارض و خشونت تفسیر می‌کنند. در سنت جامعه‌شناسی تاریخی، نوربرت الیاس با تأکید بر فرایندهای «تمدن‌یافتگی» نشان می‌دهد که چگونه رقابت‌های بدنی در قالب قواعد و آیین‌های مشخص به مهار خشونت و تنظیم روابط اجتماعی کمک می‌کنند. در این چهارچوب، میدان ورزش فضایی است که در آن تعارض‌ها به‌شکلی نمادین، کنترل‌شده و مشروع بیان می‌شوند (Elias & Dunning, 1986). این ایده، امکان فهم ورزش را به‌عنوان میدانی برای بازتعریف مرزهای «خود» و «دیگری» فراهم می‌کند.

در انسان‌شناسی ورزش نیز بر این نکته تأکید شده است که ورزش تنها بازتاب ارزش‌های فرهنگی نیست، بلکه خود به‌عنوان بستری فعال در تولید معنا، هویت و احساس تعلق عمل می‌کند. بدن در این میان نقشی محوری دارد. بدن‌های ورزشی، بدن‌های هوادار و بدن‌های تماشاگر، همگی حامل نشانه‌های هویتی‌اند و در فرایندهای نمادین مشارکت می‌کنند. قومیت، در چنین میدان‌هایی، نه صرفاً از طریق گفتار، بلکه از طریق بدن‌مندی، حرکت، هیجان و حضور فیزیکی بازنمایی می‌شود.

باوجود این ظرفیت تحلیلی، رابطهٔ میان ورزش، بدن و قومیت در ایران، به‌ویژه از منظر انسان‌شناختی، کمتر به‌صورت نظام‌مند بررسی شده است. این خلأ پژوهشی به‌ویژه در مورد مناطق شمالی ایران — که از تنوع قومی و فرهنگی قابل توجهی برخوردارند — محسوس است. ترکمن‌ها، مازندرانی‌ها و گیلک‌ها، هریک دارای تاریخ فرهنگی، الگوهای زیست‌محیطی و نظام‌های نمادین متفاوتی‌اند که در میدان ورزش نیز بازتاب می‌یابد. والیبال و اسب‌سواری در میان ترکمن‌ها، کشتی در مازندران، و فوتبال، قایقرانی و کشتی‌های محلی در گیلان، صرفاً انتخاب‌های ورزشی نیستند، بلکه با حافظهٔ تاریخی، معیشت، جغرافیا و احساس تعلق قومی پیوند خورده‌اند.

مسئلهٔ اصلی این پژوهش از همین نقطه آغاز می‌شود؛ مرزهای نمادین هویت قومی در میدان ورزش چگونه و از طریق چه مکانیسم‌هایی برساخته و اجرا می‌شوند؟ این مقاله می‌کوشد نشان دهد که چگونه بدن‌های قومی در میدان رقابت، به‌واسطهٔ کنش‌های ورزشی و فرهنگ هواداری، به رسانه‌ای زنده برای بیان تفاوت، تعلق و تمایز بدل می‌شوند. پرسش محوری آن است که ورزش چگونه امکان می‌دهد تفاوت‌های قومی، نه در قالب تعارض‌های سیاسی یا گفتمانی صریح، بلکه در شکل رقابت‌های نمادین، آیینی و قاعده‌مند بیان شوند.

بر این اساس، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی انسان‌شناختی و مبتنی بر مطالعهٔ میدانی، ورزش را به‌مثابهٔ میدانی اجتماعی برای اجرای قومیت تحلیل می‌کند؛ میدانی که در آن بدن‌ها، احساسات و نمادها در هم تنیده می‌شوند و مرزهای هویتی به‌صورت پویا و موقعیتی ترسیم می‌شوند. تمرکز بر شمال ایران در این پژوهش، امکان مقایسهٔ میان الگوهای متفاوت هویت‌سازی قومی را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه یک پدیدهٔ به‌ظاهر واحد — ورزش — می‌تواند در بافت‌های فرهنگی متفاوت، معانی و کارکردهای متمایزی بیابد.

با توجه به هدف پژوهش و چهارچوب نظری ارائه‌شده، این مقاله در پی آن است که رابطه میان ورزش، بدن و برساخت هویت قومی را در بسترهای اجتماعی و فرهنگی شمال ایران بررسی کند. پرسش پژوهش به‌گونه‌ای صورت‌بندی شده است که امکان تحلیل انسان‌شناختی کنش‌های بدنی، رقابت‌های ورزشی و فرهنگ هواداری، به‌مثابه عرصه‌هایی برای ترسیم و بازتعریف مرزهای نمادین هویت، را فراهم آورد. با این توضیح پرسش اصلی پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود که مرزهای نمادین هویت قومی چگونه و از طریق چه مکانیسم‌هایی در میدان ورزش و فرهنگ هواداری در میان ترکمن‌ها، مازندرانی‌ها و گیلک‌ها برساخته، اجرا و بازتولید می‌شوند؟

## ۲. پیشینه پژوهش، ادبیات موضوع و چهارچوب نظری تحقیق

### ۲-۱. پیشینه پژوهش

مطالعه ورزش در ایران، به‌ویژه در حوزه علوم اجتماعی، سابقه‌ای نسبتاً قابل توجه دارد، اما این پیشینه را نمی‌توان یک‌دست یا از بُعد نظری همگن دانست. بخش عمده‌ای از پژوهش‌های موجود، ورزش را یا به‌عنوان بخشی از میراث فرهنگی و آیین‌های محلی بررسی کرده‌اند، یا آن را در قالب رویکردهای تاریخی، مدیریتی و گاه ایدئولوژیک تحلیل کرده‌اند. در این میان، پرداختن به ورزش به‌مثابه میدانی برای برساخت و اجرای قومیت، هنوز جایگاه شایسته‌ای در ادبیات انسان‌شناسی ایران نیافته است.

نخستین دسته از پژوهش‌ها را می‌توان مطالعات قوم‌نگارانه و توصیفی دانست که با هدف مستندسازی بازی‌ها و ورزش‌های بومی انجام شده‌اند. آثاری نظیر کتاب فرهنگ بازی‌ها و ورزش‌های ایران نوشته ثریا قزل‌ایاغ (۱۳۸۳) نمونه شاخص این رویکرد به‌شمار می‌آید. این‌گونه مطالعات، سهم مهمی در ثبت و حفظ دانش مربوط به میراث بدنی و آیین‌های ورزشی محلی داشته‌اند و اطلاعات ارزشمندی درباره تنوع اشکال کنش بدنی در ایران فراهم کرده‌اند. با این حال، تمرکز اصلی این آثار بر توصیف اشکال، قواعد و ریشه‌های تاریخی بازی‌ها و ورزش‌ها بوده و کمتر به تحلیل‌های نظری درباره نسبت این کنش‌های بدنی با هویت‌های جمعی، مرزهای نمادین یا مناسبات قدرت پرداخته‌اند.

دسته دوم از پژوهش‌ها آثاری هستند که ورزش را از منظر تاریخ اجتماعی و تاریخ شفاهی

بررسی کرده‌اند. مطالعات مربوط به ورزش‌های پهلوانی، زورخانه‌ای و کشتی، به‌ویژه در آثار پژوهشگرانی چون ابراهیم مختاری (۱۳۸۱) در این چهارچوب قابل‌جای‌دادن‌اند. این آثار نشان می‌دهند که ورزش‌های سنتی در ایران پیوندی عمیق با اخلاق پهلوانی، نظام‌های ارزشی محلی و الگوهای خاصی از مردانگی داشته‌اند. باوجود اهمیت این مطالعات، تمرکز آن‌ها اغلب بر بازسازی تاریخی و روایت‌های فرهنگی بوده و کمتر به این پرسش پرداخته‌اند که این ورزش‌ها چگونه در میدان‌های اجتماعی معاصر، به‌ویژه در بستر تنوع قومی، معناهای جدید می‌یابند.

در سال‌های اخیر، دستهٔ سوم از پژوهش‌ها شکل گرفته که می‌توان آن‌ها را مطالعات فرهنگی-اجتماعی ورزش نامید. در این میان، آثار کریستین برومبِرژ دربارۀ فوتبال در ایران و مفهوم «دربی» به‌عنوان رویدادی اجتماعی، نقطهٔ عطف محسوب می‌شوند (Bromberger, 1995; 2010). برومبِرژ فوتبال را نه صرفاً یک بازی، بلکه صحنه‌ای برای بروز احساسات جمعی، رقابت‌های نمادین و بازنمایی هویت‌های محلی و شهری تحلیل می‌کند. پژوهش‌های علیرضا حسن‌زاده نیز، با تمرکز بر ابعاد آیینی، کارناوالی و نمایشی ورزش، نشان می‌دهد که میدان ورزش چگونه می‌تواند به فضایی برای تعلیق موقت نظم رسمی و بروز صداها و بدیل بدل شود. همچنین در این آثار، نقش زنان در فرهنگ هواداری ورزشی برجسته شده و نشان داده می‌شود که میدان ورزش، فضایی پیچیده و چندلایه برای کنش‌های هویتی است (Hassanzadeh, 2019). پژوهش‌ها و مطالعات ورزشی با تأکید بر رویکرد اجتماعی و جامعه‌شناختی در سال‌های اخیر از جمله تبیین جامعه‌شناختی پدیدهٔ هولیگانیزم در میان تماشاگران تهران (رحمانی خلیلی و صفویان، ۱۳۹۸) و یا مطالعات مرتبط با هویت تیمی و هواداران تراکتور (الهی و همکاران، ۱۴۰۱) انجام شده است اما عمدهٔ این آثار یا بر آسیب‌شناسی رفتاری (خشونت و اوباشیگری) در پایتخت تمرکز داشته‌اند و یا بر گره‌گاه‌های هویتی-سیاسی در منطقهٔ آذربایجان تأکید کرده‌اند. بااین‌حال، همچنان جای خالی یک مطالعهٔ انسان‌شناختی تطبیقی که با تمرکز بر مفهوم «بدنمندی»<sup>۱</sup> و «فنون بدن» چگونگی ترسیم مرزهای نمادین را در میان سه گروه قومی ترکمن، مازندرانی و گیلک در شمال ایران واکاوی کند، احساس می‌شود. تفاوت اساسی پژوهش حاضر با نمونه‌های پیشین در جابه‌جایی تمرکز از «رفتارهای هواداری»

به سمت «کنش‌های بدنی و آیینی» در میدان ورزش به مثابه عرصه‌ای برای اجرای قومیت است. در سطح بین‌المللی، ادبیات انسان‌شناسی ورزش غنی‌تر و از نظر نظری متنوع‌تر است. پژوهش‌های متعددی نشان داده‌اند که ورزش می‌تواند به بستری برای بازنمایی، مذاکره و گاه منازعه هویت‌های قومی، نژادی و ملی بدل شود. یکی از متون کلاسیک در این حوزه، کتاب *مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی ورزش* نوشته کندان بلانچارد (۲۰۱۲) است. بلانچارد ورزش را در تاریخ بشر به مثابه جایگزینی نمادین برای جنگ و خشونت تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که رقابت‌های ورزشی امکان بروز تعارض‌ها را در چهارچوبی قانون‌مند، آیینی و کم‌خشونت فراهم می‌آورند. از این منظر، ورزش بستری برای مدیریت تفاوت‌ها و تنش‌های قومی و بین‌فرهنگی است.

این دیدگاه با نظریات نوربرت الیاس و اریک دانینگ (۱۹۸۶) درباره فرایند تمدن و کنترل خشونت هم‌سو است. الیاس نشان می‌دهد که چگونه ورزش‌های مدرن، از طریق قواعد، داوری و نهادینه‌سازی، خشونت را مهار کرده و آن را به شکلی نمادین و اجتماعی قابل قبول تبدیل می‌کنند. در این چهارچوب، ورزش می‌تواند هم‌زمان میدان رقابت و عرصه مدارا باشد. مطالعاتی که بر رویدادهای بزرگی چون جام جهانی فوتبال یا المپیک متمرکز شده‌اند، از جمله پژوهش‌های اسکارلت کورنلیسن (۲۰۰۶) درباره جام جهانی آفریقای جنوبی، نشان می‌دهند که ورزش چگونه می‌تواند هم‌زمان امکان هم‌بستگی و بازتولید مرزهای تفاوت را فراهم آورد. این آثار بر آن‌اند که ورزش نه فضایی خنثی، بلکه میدانی سیاسی - نمادین است که در آن روایت‌های هویت، تعلق و تفاوت به صورت فشرده و نمایشی بیان می‌شوند.

با وجود این بدنه پژوهشی، به نظر می‌رسد خلأ قابل توجهی در پیوند دادن نظام‌مند سه حوزه «ورزش»، «بدن» و «قومیت» در ایران معاصر وجود دارد. به ویژه مطالعه تطبیقی میدان‌های ورزشی در میان گروه‌های قومی مختلف و تحلیل آن‌ها در چهارچوب نظری منسجم، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. مقاله حاضر می‌کوشد این خلأ را، هرچند به طور محدود، پر کند.

## ۲-۲. ادبیات موضوع و چهارچوب نظری تحقیق

چهارچوب نظری این پژوهش بر تلفیق سه رویکرد اثرگذار در انسان‌شناسی اجتماعی و فرهنگی استوار است که همگی بر سیالیت هویت، بر ساخت بودن مرزهای قومی و نقش میدان‌های اجتماعی در اجرای هویت تأکید دارند. نقطه اشتراک این دیدگاه‌ها آن است که

هویت قومی را نه به‌عنوان امری جوهری و ازپیش‌داده، بلکه به‌مثابهٔ فرایندی رابطه‌ای، موقعیتی و تاریخی درک می‌کنند؛ فرایندی که در میدان‌هایی چون ورزش، از خلال بدن‌مندی، رقابت و نمایش جمعی، به‌طور عینی قابل مشاهده می‌شود.

### نظریهٔ قومیت و مرزهای هویتی در اندیشهٔ توماس هیلند اریکسون

توماس هیلند اریکسون، انسان‌شناس برجسته، قومیت را نه مجموعه‌ای از ویژگی‌های فرهنگی ثابت، بلکه شکلی از سازمان‌یافتگی اجتماعی می‌داند که در بستر تعامل با «دیگری» معنا می‌یابد. از منظر او، آنچه گروه‌های قومی را متمایز می‌سازد، نه صرفاً تفاوت‌های فرهنگی درونی، بلکه مرزهای نمادینی است که در جریان کنش‌های اجتماعی ترسیم و بازتولید می‌شوند. این مرزها ممکن است در موقعیت‌های مختلف فعال یا غیرفعال شوند و همواره وابسته به زمینه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی اند (Eriksen, 2010: 12-15).

در این چهارچوب، قومیت بیش از آنکه «محتوا» باشد، «رابطه» است؛ رابطه‌ای که از طریق تمایزگذاری میان «ما» و «دیگران» شکل می‌گیرد. هیلند اریکسون نشان می‌دهد که مرزهای قومی می‌توانند در عرصه‌هایی بروز یابند که در نگاه نخست غیرسیاسی یا غیرقومیتی به‌نظر می‌رسند؛ ازجمله در مناسک، جشن‌ها، فضاها، تفریحی و فعالیت‌های جمعی. ورزش یکی از همین عرصه‌هاست.

میدان ورزش از منظر این پژوهش، فضایی است که در آن مرزهای قومی به‌شکلی فشرده، نمایشی و بدنی اجرا می‌شوند. رقابت ورزشی امکان می‌دهد که تمایز قومی بدون نیاز به تقابل مستقیم سیاسی یا گفتگویی، از خلال بدن‌ها، نمادها، شعارها و الگوهای هواداری بیان شود. بدن‌های ورزشی در این معنا، حامل نشانه‌های تعلق قومی‌اند و به ابزار ترسیم مرزهای نمادین بدل می‌شوند. این نگاه، مستقیماً با تأکید هیلند اریکسون بر «قومیت به‌مثابهٔ کنش اجتماعی» هم‌سو است.

### چشم‌اندازهای فرهنگی آرجون آپادورای و تخیل هویتی

دومین محور نظری پژوهش، از چهارچوب مفهومی آرجون آپادورای و مفهوم «چشم‌اندازهای فرهنگی» الهام می‌گیرد. آپادورای نشان می‌دهد در جهان معاصر، هویت‌ها از خلال جریان‌های

تصویری، روایی و تخیلی شکل می‌گیرند و بازتعریف می‌شوند (Appadurai, 1996). اگرچه مفهوم «مدیاسکیپ»<sup>۱</sup> در آثار او جایگاهی مرکزی دارد، در این پژوهش تمرکز نه بر رسانه به‌عنوان حوزه‌ای مستقل، بلکه بر تأثیر بازنمایی‌ها و روایت‌های ورزشی بر تخیل جمعی است. مسابقات ورزشی، چه در سطح محلی و چه در سطح ملی، به رویدادهایی بدل می‌شوند که فراتر از تجربه زیسته روزمره عمل می‌کنند. تصاویر، روایت‌ها و حافظه‌های پیرامون این رویدادها امکان تخیل جمعی درباره «ما که هستیم» و «دیگران که هستند» را فراهم می‌آورند. از این منظر، ورزش به بستری برای دیده‌شدن هویت‌های محلی و قومی در افقی گسترده‌تر تبدیل می‌شود.

### جامعه‌نمایش‌گی دبور و میدان رقابت نمادین

سومین ستون نظری این پژوهش برگرفته از اندیشه‌گی دبور و مفهوم «جامعه‌نمایش» است. دبور استدلال می‌کند که در جوامع مدرن، نمایش به‌شکل مسلط تجربه اجتماعی بدل می‌شود و روابط اجتماعی از خلال اجراها و تصاویر سامان می‌یابند (Debord, 1967). ورزش، به‌ویژه در شکل سازمان‌یافته و رقابتی آن، یکی از روشن‌ترین مصادیق این منطق نمایشی است.

در این چهارچوب، ورزش نوعی نمایش کنترل‌شده تعارض محسوب می‌شود؛ میدانی که در آن رقابت، تنش و حتی خشونت بالقوه، در قالب قواعد رسمی و نمادین مهار می‌شود. این ویژگی، ورزش را به فضایی مناسب برای بیان تفاوت‌های قومی بدل می‌کند، بی‌آنکه این تفاوت‌ها به تعارض‌های اجتماعی مهارنشده بینجامند.

پیوند این دیدگاه با مفهوم «نظم‌های هنجاری غیررسمی» در مقاله‌ای با همین عنوان پیوند دارد، آنجا که مؤلفان نشان داده‌اند «بسیاری از کنش‌های جمعی در ایران در چهارچوب نظم‌هایی عمل می‌کنند که نه دولتی‌اند و نه کاملاً رسمی، اما از قدرت هنجاری بالایی برخوردارند» (Hassanzadeh & Karimi, 2010). میدان ورزش را نیز می‌توان یکی از این فضاها دانست؛ فضایی که در آن هنجارهای رقابت، اخلاق جمعی و مرزهای تعلق قومی، به‌طور غیررسمی اما مؤثر بازتولید می‌شوند.

---

۱ در اینجا مفهوم منظر رسانه‌ای (Mediascape) آرجون آپادورای به‌کار گرفته شده است؛ منظری که به جریان تصاویر، روایت‌ها و اطلاعات دیجیتالی اشاره دارد که به‌واسطه رسانه‌ها تولید شده و به جوامع اجازه می‌دهد تا هویت‌های خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی «تخیل» کنند.

تلفیق این سه رویکرد نظری امکان می‌دهد که ورزش به‌عنوان میدانی چندلایه تحلیل شود: از یک‌سو، عرصه‌ای برای ترسیم مرزهای قومی و بازتولید تمایز؛ از سوی دیگر، فضایی برای تخیل جمعی و دیده‌شدن هویت‌های محلی؛ و در نهایت، نمایشی اجتماعی که تعارض‌ها را در قالب رقابت‌های نمادین و قاعده‌مند سامان می‌دهد.

بر این اساس، پژوهش حاضر ورزش را نه بازتابی منفعل از قومیت، بلکه کنشی فعال در برساخت مرزهای نمادین هویت در میان ترکمن‌ها، مازندرانی‌ها و گیلک‌ها تلقی می‌کند؛ کنشی که از خلال بدن‌ها، رقابت‌ها و فرهنگ هواداری، قومیت را به تجربه‌ای زیسته، قابل مشاهده و قابل تحلیل بدل می‌سازد.

### ۳. تعاریف و جامعهٔ مورد مطالعه

#### ۳-۱. چهارچوب مفهومی و حساسیت‌های نظری پژوهش

در این پژوهش به‌جای استفاده از تعاریف صلب<sup>۱</sup> و ازپیش تعیین‌شده از مفاهیم راهنما و جهت‌دهنده<sup>۲</sup> استفاده شده است. این مفاهیم برخلاف تعاریف دقیق ریاضی یا کمی، به‌دنبال محصورکردن پدیده در یک قالب ثابت نیستند؛ بلکه مانند یک چراغ راهنما عمل می‌کنند که به پژوهشگر جهت می‌دهند تا بدانند در میدان تحقیق به‌دنبال چه نوع شواهدی باشد. درواقع، این مفاهیم به ما اجازه می‌دهند تا به‌جای تحمیل یک تعریف خشک به واقعیت، اجازه دهیم معنای «بدن»، «قومیت»، و «رقابت» در بستر زنده و واقعی استادیوم‌ها و میدان‌های ورزشی شمال ایران کشف و بازتعریف شود.

قومیت در این پژوهش نه به‌عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های فرهنگی ثابت، بلکه به‌مثابهٔ شکلی از سازمان‌یافتگی اجتماعی فهم می‌شود که در بستر تعامل با «دیگری» و از خلال مرزهای نمادین شکل می‌گیرد. قومیت در این معنا، فرایندی موقعیتی و رابطه‌ای است که در میدان‌های اجتماعی مختلف فعال یا غیرفعال می‌شود و از طریق کنش‌های روزمره، بدن‌مندی، زبان و نمادها بازتولید می‌شود.

1 Definitive

۲ Sensitizing Concepts؛ اصطلاحی از هربرت بلومر در روش‌شناسی کیفی که بر نقش هدایت‌گر مفاهیم به‌جای نقش تعریفی آن‌ها تأکید دارد.

**مرزهای نمادین هویت** به خطوط غیررسمی و اغلب نانوشته‌ای اطلاق می‌شود که گروه‌ها برای تمایز میان «ما» و «دیگران» ترسیم می‌کنند. این مرزها الزاماً با مرزهای جغرافیایی یا حقوقی منطبق نیستند، بلکه در سطح معنا، احساس تعلق، الگوهای رفتاری و نشانه‌های بدنی عمل می‌کنند. در این پژوهش، مرزهای نمادین در میدان ورزش و از خلال رقابت، هواداری، و بازنمایی‌های جمعی تحلیل می‌شوند.

**بدن‌های قومی** مفهومی است که در این مقاله برای اشاره به بدن‌هایی به کار می‌رود که در میدان ورزش، حامل و مجری نشانه‌های تعلق قومی‌اند. این بدن‌ها — چه بدن ورزشکار، چه بدن هوادار و چه بدن تماشاگر — صرفاً بدن‌های زیستی نیستند، بلکه بدن‌هایی اجتماعی و معنا سازند که از طریق حرکت، پوشش، ژست، هیجان و کنش جمعی، قومیت را به صورت اجرایی و قابل مشاهده بازتولید می‌کنند.

**میدان رقابت** در این پژوهش به عرصه‌های ورزشی رسمی و غیررسمی اطلاق می‌شود که در آن‌ها رقابت به صورت قاعده‌مند و اجتماعی شده جریان دارد. میدان رقابت فضایی است که در آن تعارض‌ها و تمایزها نه به صورت خشونت‌آمیز، بلکه در قالب رقابت نمادین، آیینی و قابل قبول اجتماعی بیان می‌شوند. ورزش، در این معنا، یکی از مهم‌ترین میدان‌های معاصر برای اجرای تفاوت‌های قومی است.

**فرهنگ هواداری ورزشی** به مجموعه‌ای از کنش‌ها، احساسات، نمادها و روایت‌هایی اشاره دارد که پیرامون تیم‌ها، ورزشکاران یا رویدادهای ورزشی شکل می‌گیرد. در این پژوهش، فرهنگ هواداری نه به عنوان پدیده‌ای حاشیه‌ای، بلکه به مثابه بخشی از کنش جمعی و میدان بروز هویت قومی در نظر گرفته می‌شود.

### ۲-۳. جامعه مورد مطالعه

جامعه مورد مطالعه این پژوهش شامل سه گروه قومی ترکمن‌ها، مازندرانی‌ها و گیلک‌ها در شمال ایران است. انتخاب این سه گروه نه به دلیل نمایندگی کل تنوع قومی ایران، بلکه به سبب تفاوت‌های معنادار آن‌ها در تاریخ فرهنگی، زیست‌محیطی، الگوهای معیشتی و سنت‌های ورزشی بوده است. این تفاوت‌ها امکان مقایسه انسان‌شناختی میان شیوه‌های متنوع برساخت هویت قومی در میدان ورزش را فراهم می‌کند.

ترکمن‌ها، با پیشینه‌ای قوی در اسب‌سواری، کشتی محلی و در دهه‌های اخیر والیبال، نمونه‌ای از پیوند میان بدن‌مندی، مهارت بدنی و هویت قومی را ارائه می‌دهند. ورزش در این بستر، اغلب با مفاهیمی چون افتخار جمعی، نمایش توان بدنی و تمایز فرهنگی گره خورده است. در میان مازندرانی‌ها، کشتی — به‌ویژه در پیوند با اخلاق پهلوانی — جایگاهی محوری دارد. کشتی در این منطقه نه صرفاً یک ورزش، بلکه بخشی از نظام ارزشی و اخلاقی است که مفاهیمی چون قدرت، شرافت، جوانمردی و احترام اجتماعی را بازتولید می‌کند. میدان کشتی، فضایی است که در آن بدن‌های قومی به‌عنوان حاملان سرمایهٔ نمادین محلی به‌رسمیت شناخته می‌شوند. در گیلان، تنوع ورزش‌ها — از فوتبال و قایقرانی گرفته تا کشتی‌های محلی — با زیست‌بوم خاص منطقه و تقابل‌های نمادینی چون دریا/جلگه پیوند دارد. فرهنگ هواداری در این منطقه، به‌ویژه در رقابت‌های باشگاهی، بستری برای بیان تعلق محلی و تمایز نمادین میان شهرها و گروه‌ها فراهم می‌آورد.

تمرکز این پژوهش بر این سه جامعه، امکان تحلیل تطبیقی میدان‌های ورزشی را فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه یک پدیدهٔ واحد مانند ورزش می‌تواند در بسترهای فرهنگی متفاوت، معانی و کارکردهای هویتی متمایزی بیابد.

#### ۴. روش‌شناسی مورد استفاده و مشکلات پژوهش

##### ۴-۱. رویکرد روش‌شناختی: مردم‌نگاری چندمکان‌مند

پژوهش حاضر با اتخاذ روش «مردم‌نگاری چندمکان‌مند»<sup>۱</sup> انجام شده است تا امکان مقایسهٔ هم‌زمان سه میدان قومی فراهم شود. فرایند ورود به میدان در سه منطقهٔ گنبدکاووس (ترکمن‌صحرا)، جویبار (مازندران) و انزلی/رشت (گیلان) از طریق «رابط‌های محلی»<sup>۲</sup> از جمله پیشکسوتان ورزش و رؤسای کانون‌های هواداری و مصاحبهٔ عمیق با بیست نفر از آنان صورت گرفت. پژوهشگر با حضور مستمر در فضاها، غیررسمی مانند قهوه‌خانه‌های ورزشی، سالن‌های تمرین و سکویهای استادیوم، به مشاهدهٔ مشارکتی پرداخته است. بازهٔ زمانی اصلی تحقیق بین سال‌های ۱۴۰۲ تا ۱۴۰۴ بوده که در هر منطقه به‌طور میانگین ۴ ماه استقرار میدانی

1 Multi-sited Ethnography

2 Gatekeepers

(در فواصل مختلف فصل ورزشی) صورت گرفته است، با این توضیح که تحلیل حاضر برپایه حضور میدانی و رفت‌وآمد مستمر پژوهشگر به این مناطق در سال‌های پیشین استوار است. جهت رعایت اخلاق پژوهش، اسامی مصاحبه‌شوندگان کدگذاری شده (مثلاً: مطلع شماره ۱، مطلع شماره ۲) و هویت فردی آن‌ها محفوظ مانده است. همچنین برای تحلیل نقش رسانه، از روش تحلیل محتوای کیفی بر روی گزارش‌های تلویزیونی و بازنمایی‌های اینستاگرامی هواداران استفاده شده است. رویکرد تفسیری این پژوهش متأثر از ایده «توصیف پرمایه»<sup>۱</sup> است که بر فهم لایه‌های معنایی کنش‌ها و نمادها تأکید دارد و امکان‌گذار از توصیف صرف به تحلیل انسان‌شناختی را فراهم می‌کند (Geertz, 1973).

#### ۲-۴. جامعه و میدان پژوهش

میدان پژوهش شامل فضاهای ورزشی و پیرامونی در مناطق ترکمن‌نشین، مازندرانی و گیلان است. انتخاب این میدان‌ها براساس تنوع معنادار در سنت‌های ورزشی، الگوهای بدن‌مندی و فرهنگ هواداری صورت گرفته است. تمرکز پژوهش بر میدان‌های محلی و منطقه‌ای بوده و هدف آن تعمیم آماری نتایج به کل ایران نیست، بلکه فهم عمیق و مقایسه‌ای شیوه‌های برساخت هویت قومی در بسترهای متفاوت است.

#### ۳-۴. شیوه تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها به صورت تفسیری و تماتیک انجام شده است. در این فرایند، داده‌های حاصل از مشاهده مشارکتی، مصاحبه‌ها و یادداشت‌های میدانی به صورت رفت‌وبرگشتی خوانده و کدگذاری شده‌اند. مضامین اصلی، مانند بدن‌مندی، رقابت، تعلق قومی، تمایز نمادین و اخلاق ورزشی، از دل داده‌ها استخراج شده و در نسبت با چهارچوب نظری پژوهش تفسیر شده‌اند. این شیوه تحلیل، امکان پیوند دادن داده‌های میدانی با مفاهیم نظری را بدون تحمیل الگوهای ازپیش تعیین‌شده فراهم کرده است.

---

۱ نگارنده در این متن، معادل «توصیف پرمایه» را برای اصطلاح Thick Description کلیفورد گیرتز برگزیده است. اگرچه در برخی ترجمه‌ها واژه «فریه» به کار رفته، اما به زعم نویسنده، واژه «پرمایه» در مقایسه با واژگانی مشابه مانند «چندلایه»، «ضخیم»، «غنی» به دلیل دلالت بر غنای معنایی و جوهره متکثر کنش‌های فرهنگی، با روح نظریه تفسیرگرایانه گیرتز هم‌خوانی معنایی دقیق‌تری دارد.

#### ۴-۴. ملاحظات اخلاقی پژوهش

در انجام پژوهش، اصول اخلاقی انسان‌شناسی رعایت شده است. مشارکت‌کنندگان از هدف پژوهش آگاه شده‌اند و هویت آن‌ها در متن مقاله به صورت ناشناس حفظ شده است. همچنین تلاش شده است حضور پژوهشگر در میدان، کمترین اختلال را در روند طبیعی کنش‌های ورزشی و هواداری ایجاد کند.

#### ۴-۵. محدودیت‌ها و مشکلات پژوهش

این پژوهش با محدودیت‌هایی نیز همراه بوده است. نخست، دسترسی نابرابر به برخی میدان‌های ورزشی و محدودیت‌های جنسیتی و زمانی، دامنهٔ مشاهده‌ها را تا حدی محدود کرده است. دوم، حساسیت‌های هویتی و محلی در برخی موارد بر تمایل مشارکت‌کنندگان به بیان صریح دیدگاه‌هایشان تأثیر گذاشته است. سوم، تمرکز پژوهش بر سه گروه قومی خاص، امکان تعمیم نتایج به سایر گروه‌های قومی ایران را محدود می‌کند. با این حال، این محدودیت‌ها به جای تضعیف پژوهش، بر ضرورت رویکرد تفسیری و زمینه‌مند آن تأکید می‌کنند.

#### ۵. یافته‌های پژوهش

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد ورزش در شمال ایران صرفاً عرصه‌ای برای رقابت بدنی نیست، بلکه میدانی اجتماعی و نمادین است که در آن هویت‌های قومی از خلال بدن، کنش جمعی و فرهنگ هواداری به طور اجرایی برساخته و بازتعریف می‌شوند. آنچه در میدان مشاهده می‌شود، نه «بازتاب» سادهٔ قومیت، بلکه فرایندی فعال از ترسیم مرزهای نمادین میان «ما» و «دیگران» است؛ فرایندی که در هر بستر قومی، شکل و منطق خاص خود را می‌یابد.

#### ۵-۱. ترکمن‌ها: بدن، والیبال و نمایش انسجام قومی

برخلاف تصور رایج که فوتبال را ورزش اول ایران می‌داند، در گنبدکاووس و آق‌قلا، والیبال یک مذهب ثانویه است. توصیف پرمایهٔ فضای سالن المپیک گنبد نشان می‌دهد که این فضا فراتر از یک سالن ورزشی است. مشاهدات میدانی نشان می‌دهد حضور مردان با کلاه‌های سنتی پشمی (تلپک) در جایگاه ویژه، نه یک نمایش توریستی، بلکه تأکیدی بر تداوم سنت در دل مدرنیته است. صدای کوبیدن طبل‌ها با ریتم موسیقی ترکمنی و شعارهایی که منحصراً به

زبان ترکمنی سر داده می‌شوند (مانند «گنبد، پایتخت والیبال») مرزهای زبانی را در فضایی عمومی ترسیم می‌کنند. در اینجا تمایز بین ورزش مدرن و سنت محو می‌شود. والیبال اگرچه یک ورزش وارداتی و مدرن است، اما در ترکمن صحرا بومی‌سازی شده است. درخشش بازیکنانی چون «فرهاد قائمی» و «صابر کاظمی» در تیم ملی، برای یک جوان ترکمن تنها افتخار ورزشی نیست؛ بلکه لحظه‌ای است که رسانه ملی مجبور می‌شود توانمندی قومیت او را به رسمیت بشناسد.

یافته‌های حاصل از تلفیق مشاهده میدانی و تحلیل منظر رسانه‌ای نشان می‌دهد تصاویر پخش شده از سیمای ملی، تنها یک گزارش فنی نیستند. به گفته یکی از مطلعین کلیدی (مطلع شماره ۵): «وقتی تلویزیون دوربین را روی چهره بازیکن ما زوم می‌کند، ما احساس می‌کنیم بخشی از کشور هستیم». اینجاست که «بدن قومی» بازیکن به «بدن ملی» تبدیل می‌شود و حس طردشدگی در مناطق مرزی جای خود را به حس تعلق می‌دهد.

به سخن دیگر، در میدان‌های ورزشی ترکمن نشین، به‌ویژه در مسابقات والیبال، بدن به‌مثابه حامل اصلی هویت قومی عمل می‌کند. حضور در سالن‌های ورزشی گنبد و سالن‌ها و خیابان‌های شهرهای اطراف نشان می‌دهد والیبال صرفاً یک ورزش محبوب نیست، بلکه به بستری برای اجرای انسجام جمعی بدل شده است. بازی والیبال در خیابان‌ها و کوچه‌های شهر گواه بر اهمیت و نقش کلیدی این ورزش در ایجاد حس انسجام هویتی میان ترکمن‌هاست. در مسابقات سالتی والیبال، حضور تماشاگران بومی، نظم فضایی سالن، استفاده از رنگ‌ها و نمادهای خاص (که البته ممکن است به‌عنوان رفتارهای مشترک در دیگر مسابقات دیده شود) و به‌ویژه نمایش گفتاری/زبانی مانند شعارهایی که به زبان ترکمنی سر داده می‌شود (به‌عنوان رفتار مشخص و مختص میدان حاضر) همگی نشان‌دهند نوعی خودآگاهی جمعی‌اند که از خلال رقابت ورزشی بیان می‌شود.

در این فضا، بدن‌های هوادار — بدن‌هایی که هم‌زمان می‌ایستند، کف می‌زنند، سوت می‌زنند یا سکوت می‌کنند — نقش مهمی در تولید حس «با هم بودن» دارند. مشاهده میدانی نشان می‌دهد لحظات حساس بازی، مانند سرویس یا امتیازهای پایانی، با نوعی سکوت آیینی همراه است؛ سکوتی که نه فقدان کنش، بلکه شکلی از تمرکز و احترام جمعی است. این سکوت و سپس انفجار هیجان، مرز نمادینی میان «خودی» و «غریبه» ترسیم می‌کند.

در این میان، رخداد‌های تراژیک نیز به‌مثابهٔ کاتالیزورهای هویتی عمل می‌کنند. درگذشت ناگهانی «صابر کاظمی» (ملی‌پوش فقید والیبال) در سال ۱۴۰۴ نمونه‌ای آشکار از درهم‌تیدگی ورزش، رسانه و سوگواری قومی بود. مراسم تشییع پیکر او در آق‌قلا، که با حضور هزاران نفر و پوشش گستردهٔ رسانه‌ای همراه شد، فراتر از یک مراسم ختم معمولی بود؛ این رویداد به یک «کارناوال سوگ»<sup>۱</sup> (Bakhtin, 1965; Turner, 1969) بدل شد که در آن هویت ترکمنی از طریق نمادهایی چون اسب‌های سیاه‌پوش و موسیقی حزن‌انگیز دوتار، در سطح ملی بازنمایی شد.

تحلیل محتوای بازنمایی‌های رسانه‌ای پس از فوت صابر کاظمی نشان می‌دهد که رسانهٔ ملی با پخش تصاویر «اشک‌های مادر ترکمن» و «تشییع جنازه با اسب» کلیشه‌های رایج قومیتی را تغییر داد. اگر پیش‌تر ترکمن‌ها صرفاً با موسیقی یا لباس شناخته می‌شدند، اکنون با «والیبال» و «قهرمانی ملی» تداعی می‌شوند. این چرخش معنایی، کارکرد اصلی مدیاسکیپ است: تبدیل یک «رنج محلی» به یک «تراژدی ملی». این فرایند باعث می‌شود مرزهای قومی نه به‌عنوان خطوط جدایی، بلکه به‌عنوان رگ‌های حیاتی پیکرهٔ ملی درک شوند. به‌عبارت دیگر، واکنش‌های گسترده در شبکه‌های اجتماعی و هم‌دردی سایر اقوام ایرانی با هشتگ‌های ترکمنی نشان داد چگونه بدن یک قهرمان ورزشی حتی پس از مرگ، به ابزاری برای تولید هم‌بستگی ملی و تثبیت جایگاه قومیت در مدیاسکیپ ایران تبدیل می‌شود.

در کنار والیبال، اسب‌سواری جایگاهی عمیق و ریشه‌دار در حافظهٔ فرهنگی ترکمن‌ها دارد؛ جایگاهی که فراتر از یک فعالیت ورزشی یا تفریحی، به تاریخ زیست‌ایلاتی، نسبت خاص بدن با طبیعت، و الگوهای معیشتی مبتنی بر جابه‌جایی و مهارت‌های بدنی بازمی‌گردد. در فرهنگ ترکمنی، اسب نه صرفاً یک حیوان، بلکه هم‌نشین انسان، واسطهٔ حرکت در فضاها، باز، و عنصری مرکزی در سازمان اجتماعی و نمادین زندگی ایلاتی بوده است. بدن ترکمن سوار بر اسب، بدنی است که با دشت، باد، فاصله و سرعت معنا می‌یابد؛ بدنی که مهارت، وقار و تسلط بر محیط طبیعی را به‌نمایش می‌گذارد.

اگرچه اسب‌سواری در بسیاری از موقعیت‌ها در قالب مسابقات رسمی مدرن سامان نیافته است، اما حضور نمادین آن در آیین‌ها، روایت‌ها و تخیل جمعی ترکمن‌ها همچنان زنده است.

1 Carnival of grief

این بدن سوارکار، حامل نوعی «حافظهٔ بدنی» است؛ حافظه‌ای که از خلال ژست‌ها، شیوهٔ نشستن بر اسب و حتی روایت‌های شفاهی نسل‌به‌نسل منتقل می‌شود. از این منظر، اسب‌سواری را می‌توان شکلی از تداوم فرهنگی دانست که نه از طریق نهادهای رسمی، بلکه در بستر زندگی روزمره و نظم‌های هنجاری غیررسمی بازتولید می‌شود.

درمقابل، والیبال به‌عنوان ورزشی مدرن، تیمی و قانون‌مند عرصه‌ای متفاوت اما مکمل برای بیان هویت قومی فراهم کرده است. انتخاب والیبال از سوی ترکمن‌ها را نمی‌توان صرفاً نتیجهٔ سیاست‌های ورزشی یا تصادف تاریخی دانست، بلکه این انتخاب با ویژگی‌های بدنی، اخلاق جمعی و تجربه‌های پیشین بدن‌مندی در فرهنگ ترکمنی هم‌خوانی دارد. والیبال، همانند اسب‌سواری، بر هماهنگی بدن، زمان‌بندی دقیق، اعتماد متقابل و انسجام گروهی تأکید دارد؛ عناصری که در فرهنگ ایلاتی ترکمن‌ها پیش‌تر نیز ارزش‌گذاری شده‌اند.

هم‌نشینی این دو عرصه — اسب‌سواری سنتی و والیبال مدرن — نشان می‌دهد که هویت قومی ترکمن‌ها نه بر پایهٔ تقابل دوگانهٔ سنت/مدرنیته، بلکه براساس تلفیقی انتخاب‌گرایانه و موقعیتی بازتعریف می‌شود. در این فرایند، عناصر مدرن تنها زمانی پذیرفته می‌شوند که بتوانند در چهارچوب منطق فرهنگی موجود معنا یابند. بدن ترکمن، چه در میدان والیبال و چه در حافظهٔ اسب‌سواری، بدنی است که تداوم و تغییر را هم‌زمان حمل می‌کند و از خلال آن، قومیت به‌عنوان تجربه‌ای زنده، بدنی و در حال شدن بازتولید می‌شود.

#### ۵-۲. مازندران‌ها: کشتی، اخلاق پهلوانی و بدن‌های منزلت‌مند

در مازندران، کشتی صرفاً یک ورزش رقابتی نیست، بلکه بخشی از نظام معنایی و اخلاقی زندگی اجتماعی به‌شمار می‌آید. بدن کشتی‌گیر مازندرانی، بدنی است که از خلال کار با زمین، حمل بار، شالیزار و فعالیت‌های روزمره شکل گرفته و قدرت بدنی آن، پیش از ورود به میدان مسابقه، در زندگی روزمره معنا یافته است. اگرچه منطقهٔ جنوب دریای کاسپین دارای زیست‌بوم جلگه‌ای است، اما در مازندران «کشتی» به‌عنوان بخشی از اسطوره‌شناسی پهلوانی و پیوند با «زمین» (خاک) برساخت شده، درحالی‌که در گیلان، فوتبال به‌دلیل پیشینهٔ ارتباطات دریایی و بندری (انزلی) و ساختار شهری-مرکزی (رشت)، بیشتر با مفاهیم «تیم‌ورزی مدرن» و

«هویت شهروندی» پیوند خورده است. از این رو، کشتی در این بستر نه صرفاً نمایش قدرت، بلکه تبدیل نیروی کار به سرمایه نمادین است.

مشاهدات میدانی نشان می‌دهد در میدان‌های کشتی، حساسیت تماشاگران بیش از آنکه معطوف به نتیجهٔ نهایی باشد، بر شیوهٔ مبارزه، رعایت قواعد نانوشته و رفتار اخلاقی کشتی‌گیران متمرکز است. «درست کشتی گرفتن» مفهومی است که بارها در گفتار تماشاگران و پیشکسوتان شنیده می‌شود؛ مفهومی که به اخلاق پهلوانی، کنترل خشم و احترام به حریف اشاره دارد. در این معنا، بدن کشتی‌گیر تنها بدن قوی نیست، بلکه بدنی مهارشده، مسئول و اخلاقی است.

گرچه در مازندران، کشتی با گوشت و پوست مردم عجین است. اما باید میان کشتی لوچو (سنتی) و کشتی آزاد (مدرن) تفکیک قائل شد. کشتی لوچو در فضای باز، معمولاً پس از دروی شالی و در مراتع برگزار می‌شود. جایزهٔ آن «برم» (گاو یا گوسفند) است و سلسله‌مراتب آن (پهلوان، سرپهلوان) کاملاً سنتی است. در اینجا «مکان» مقدس است و ورود به گود آداب دارد. اما در کشتی مدرن (مثل مسابقات جهانی که حسن یزدانی در آن کشتی می‌گیرد)، این تقدس به «افتخار ملی» ترجمه می‌شود. بدن کشتی‌گیر مازندرانی در رسانه‌ها به‌عنوان نماد «رستم» و «دلاور ایرانی» بازنمایی می‌شود. این بازنمایی رسانه‌ای، هویت مازندرانی را به‌عنوان «حافظان امنیت و قدرت ایران» تثبیت می‌کند.

کشتی مازندرانی در بسیاری از موارد در فضاهایی برگزار می‌شود که از نظر نمادین با خاک و زمین پیوند دارند؛ چه در میدان‌های روباز محلی و چه در فضاهایی که بازنمایی ساده‌تری از طبیعت را حفظ کرده‌اند. این پیوند مکانی، کشتی را به نوعی آیین بدل می‌کند که در آن بدن با زمین تماس مستقیم دارد و از خلال این تماس، نوعی مشروعیت فرهنگی و اخلاقی به‌دست می‌آورد. افتادن بر خاک، برخاستن و ادامهٔ مبارزه همگی واجد دلالت‌هایی فراتر از حرکت فیزیکی‌اند.

در این بستر، کشتی به عرصه‌ای برای بازنمایی مردانگی محلی نیز تبدیل می‌شود؛ مردانگی‌ای که نه صرفاً بر قدرت خام، بلکه بر خویشتن‌داری، احترام و پذیرش قواعد جمعی استوار است. بدن‌های کشتی‌گیر به‌عنوان بدن‌های منزلت‌مند شناخته می‌شوند و موفقیت در میدان کشتی می‌تواند به افزایش اعتبار اجتماعی فرد در سطح محلی بینجامد. این اعتبار، اغلب

فراتر از میدان ورزش امتداد می‌یابد و در روابط اجتماعی روزمره نیز اثرگذار است. مشاهده میدانی در سالن‌های شهر جویبار (مشهور به پایتخت کشتی ایران) نشان می‌دهد که «گوش شکسته‌ها» (اصطلاح بومی برای کشتی‌گیران) در سلسله‌مراتب اجتماعی روستا جایگاهی هم‌تراز با ریش‌سفیدان دارند. وقتی کشتی‌گیری وارد گود می‌شود، تماشاگران نه با نام او، بلکه با نام «پهلوان» و ذکر صلوات از او استقبال می‌کنند. این آداب بدنی<sup>1</sup> (Mauss, 1934; Bourdieu, 1990) و احترام به تشک کشتی، بازتولیدکننده نوعی «اخلاق پهلوانی» است که در تضاد با فردگرایی مدرن قرار می‌گیرد.

در کنار این سنت ریشه‌دار، کشتی‌مازندرانی در سال‌های اخیر با آشکال مدرن‌تر سازمان‌دهی ورزشی نیز هم‌زیست شده است. این هم‌زیستی، مشابه آنچه در مورد ترکمن‌ها مشاهده شد، نشان‌دهنده تقابل ساده سنت و مدرنیته نیست. بلکه بدن‌مازندرانی در میدان کشتی، هم‌زمان حامل حافظه‌ای تاریخی و درگیر با سازوکارهای جدید رقابت ورزشی است. از این منظر، کشتی به یکی از مهم‌ترین میدان‌های اجرای هویت قومی‌مازندرانی بدل می‌شود؛ میدانی که در آن مرزهای نمادین تعلق، از خلال بدن، اخلاق و رقابت قاعده‌مند ترسیم و بازتولید می‌شوند.

### ۳-۵. بدن، فوتبال و دوگانه‌های نمادین (دربا/جلگه)

گیلان پیچیده‌ترین ساختار ورزشی را دارد که در آن فوتبال به زبان نمادین تقابل‌های درون‌قومی تبدیل شده است. تفاوت میان جایگاه محوری «کشتی» در مازندران و «فوتبال» در گیلان را نباید به‌شکلی تقلیل‌گرایانه در ویژگی‌های اقلیمی جست‌وجو کرد چون هر دو منطقه، با وجود اشتراکات زیست‌محیطی (زیست‌بوم جلگه‌ای و مرطوب)، تجربه‌های تاریخی متفاوتی را پشت سر گذاشته‌اند. از نظر نگارنده، ریشه این تمایز در «تاریخ نمادین» و تفاوت در سطوح مواجهه با مدرنیته نهفته است. در مازندران، کشتی به‌مثابه تداوم زیست‌جهانی سنتی‌تر، با میانجی‌گری مفهوم عمیق «خاک» (الگوی زمین‌محور)، با اسطوره‌های پهلوانی و بازتولید منش «پهلوان-کشاورز» گره خورده است. درمقابل، گیلان به‌واسطه موقعیت ژئوپلیتیک خود که به تعبیر رابینو (Rabino, 1917) دروازه اروپا محسوب می‌شد، جایگاهی مشابه آبادان در جنوب

ایران یافت؛ یعنی منطقه‌ای که پیش از سایر نقاط، با مؤلفه‌های زیست مدرن و نهادهای نوین درآمیخت. پیوند انزلی با تجارت دریایی و رشت با هویت شهرنشینی پیشرو، فوتبال را نه صرفاً به‌عنوان یک بازی، بلکه به‌مثابهٔ منبعی برای بازنمایی «هویت مدرن» بدل کرد. از این منظر، برخلاف بدن کشتی‌گیر مازندرانی که قدرت فیزیکی و پیوند با سنت را بازتولید می‌کند، بدن فوتبالیست گیلک در میانهٔ میدان، بازنمای یک «هویت مدنی و ارتباطی» است؛ هویتی که در آن مهارت‌های تیمی و منشِ شهروندی بر قدرت بدنی صرف غلبه می‌یابد و بازتابی از تاریخ گذارِ زود هنگامِ این منطقه به فضای مدرنیته است.

یافته‌های حاصل از تلفیق مشاهدهٔ میدانی و تحلیل منظر رسانه‌ای نشان می‌دهد رقابت میان «ملوان انزلی» و «سپیدرود/داماش رشت» فراتر از یک بازی است. این رقابت بازنمایی تضاد میان «فرهنگ بندری/دریایی» (انزلی) و «فرهنگ کشاورزی/شهری» (رشت) است.

مشاهدات نشان می‌دهد در روز دربی موسوم به «ال‌گیلان» شهر انزلی چهره‌ای کارناوالی به خود می‌گیرد. صدای بوق کشتی‌ها در بندر با صدای شیپورهای استادیوم درمی‌آمیزد. هواداران با پوشیدن لباس‌های ملوانی و سردادن آوازهایی که ریتم «موسیقی ماهیگیری» دارند، استادیوم را به عرصهٔ نمایشی تبدیل می‌کنند که در آن «انزلی چی بودن» نه یک موقعیت جغرافیایی، بلکه یک منش فرهنگی مبتنی بر سرسختی و دریادلی است.

از سوی دیگر این دوقطبی، در رشت (پیش‌تر در ورزشگاه عضدی و دوران اخیر در ورزشگاه سردار جنگل) جو متفاوتی حاکم است. اینجا رنگ «سرخ» پیراهن سپیدرود، نه نشانهٔ خشونت، بلکه نماد خروش «رودخانهٔ سفیدرود» است که رگ حیاتی جلگه و کشاورزی گیلان محسوب می‌شود. اگر انزلی با «سرسختی دریا» تعریف می‌شود، رشت با «لطافت باران» و «قدمت شهری» هویت می‌یابد. هواداران رشتی با سردادن شعار «ارتش سرخ گیلان» و تأکید بر واژه «کلان‌شهر» نوعی «هویت مرکز‌نشین» و «ریشه‌دار» را در برابر «هویت ساحلی» بازنمایی می‌کنند. در این کارناوال قرمز رنگ، فریادهای جمعی هواداران که با ریتم‌های تند موسیقی گیلکی همراه است، تلاشی نمادین برای اثبات این گزاره است که: قلب گیلان در کنار رودخانه می‌تپد، نه در ساحل دریا.

در میدان رقابت‌های ورزشی گیلان، دو الگوی متمایز از هویت مکانی برساخته می‌شود که در تقابل با یکدیگر معنا می‌یابند. از یک سو، باشگاه ملوان (قوی سپید) به‌عنوان نماد «فرهنگ

دریایی» عمل می‌کند؛ جایی که صیادی، سرسختی در برابر امواج و انزوای جغرافیایی انزلی، در قالب شعارهای «انزلی‌چی» بودن تجلی می‌یابد. این هویت، آگاهانه خود را در تمایز با مرکز استان تعریف کرده و بر برتری منش ساحل‌نشینی تأکید می‌ورزد. در مقابل، باشگاه‌های رشتی (سپیدرود و داماش) با بهره‌گیری از رنگ قرمز به‌مثابه نمادی از خروش «رودخانه سفیدرود» پیوند میان زیست‌بوم کشاورزی جلگه و پویایی شهری را بازنمایی می‌کنند. در اینجا، شعارها بر محور «رشت‌وندی» و «مرکزنشینی» می‌چرخند تا اقتدار نمادین مرکز را در برابر حاشیه (ساحل) به رخ بکشند. بدین ترتیب، فوتبال در گیلان به رسانه‌ای برای تبدیل «تفاوت‌های جغرافیایی» (دریا در برابر رودخانه) به «تقابل‌های هویتی» (بندر در برابر مرکز) بدل می‌شود.

به‌نظر می‌رسد در گیلان، فوتبال و فرهنگ هواداری پیرامون آن، مهم‌ترین میدان معاصر برای اجرای هویت محلی و ترسیم مرزهای نمادین به‌شمار می‌آید. در تحلیلی ساختارگرا می‌توان گفت در اینجا ورزش مدرن (فوتبال) محملی می‌شود برای بیان تفاوت‌هایی که ریشل تاریخی دارند. رسانه‌ها با پوشش این دربی به این دوقطبی رسمیت می‌بخشند، اما با قراردادن آن در چهارچوب لیگ برتر، زهر تعارضات خشونت‌آمیز را می‌گیرند و آن را به «کری‌خوانی» تقلیل می‌دهند (برومبرژه، ۱۳۹۲).

تحلیل کیفی «فنون بدن» (Mauss, 1934) در این سه میدان، نشان‌دهنده پیوندی عمیق میان فضای زیسته (Landscape) و الگوهای حرکتی ورزشکاران است. بر این اساس، به‌نظر می‌رسد در ترکمن صحرا، غلبه استعاری «دشت» و پیشینه زیست کوچ‌نشینی، نوعی «هیتوس افقی» را بازتولید می‌کند؛ جایی که در اسب‌سواری و حتی والیبال (با تأکید بر سرعت و پوشش فضا)، بدن در جست‌وجوی فتح تداومی افق و پیمایش مسافت است. در مقابل، در مازندران، کشتی تجسمی از «دیالکتیک بدن و خاک» است. در اینجا، فنون بدن بر محور «قدرت عمودی» (از زمین‌کندن و به زمین زدن) استوار است که به‌لحاظ نمادین با تجربه تاریخی کار سنگین جنگل‌زدایی و کشاورزی در زمین‌های ناهموار پیوند دارد؛ در این الگو، بدن نه در پی پیمایش مسافت، بلکه در پی اثبات ثبات و غلبه بر نیروی جاذبه زمین (خاک) است. اما در گیلان، فوتبال به‌مثابه یک «تکنیک جمعی بدن» با زیست‌بوم آبی-جلگه‌ای سازگار شده است. لغزندگی زمین (ناشی از رطوبت و باران) و ساختار شالیزار (که مستلزم همکاری گروهی و چابکی در محیط‌های سیال است)، نوعی از کنش بدنی را ایجاد می‌کند که در آن «همکاری

تیمی» و «سیالیت حرکتی» بر قدرت انفجاری فردی غلبه دارد. از این منظر، بدن فوتبالیست گیلک، برخلاف ایستایی پهلوانی در مازندران، بدنی «ارتباطی و شبکه‌ای» است که در پیوند با شرایط محیطی (باران و زمین گل‌آلود) معنایی متفاوت از کنش ورزشی را اجرا می‌کند. مشاهدات میدانی نشان می‌دهد فوتبال در گیلان صرفاً یک ورزش وارداتی یا مدرن نیست، بلکه در منطق فرهنگی محلی بازتعبیر شده است. بدن فوتبالیست و هوادار گیلانی بدنی است که به زمین خیس، لغزندگی، استقامت در باران و بازی در شرایط دشوار خو گرفته است. این ویژگی‌ها در گفتار هواداران و روایت‌های محلی، به‌عنوان نشانه‌هایی از «سرسختی»، «تاب‌آوری» و «کار جمعی» ستایش می‌شوند؛ ارزش‌هایی که ریشه در تاریخ معیشت کشاورزی و زیست در اقلیم مرطوب دارند.

رقابت‌های محلی، به‌ویژه در قالب دربی‌های گیلانی موسوم به «ال‌گیلانو»، صحنه‌ای فشرده برای بازنمایی تمایزهای درون‌منطقه‌ای است. این تمایزها اغلب نه قومی به‌معنای کلاسیک، بلکه محلی-فضایی هستند و در تقابل‌هایی چون بندر/شهر، دریا/جلگه یا مرکز/حاشیه صورت‌بندی می‌شوند. در این میدان، مرزهای نمادین از خلال شعارها، رنگ‌ها، روایت‌های تاریخی تیم‌ها و بدن‌های به‌هم‌فشردهٔ هواداران ترسیم می‌شود.

بدن هوادار در گیلان، بدنی است فعال، پرصدا و مشارکت‌جو. ایستادن‌های طولانی، فریادزدن، حرکت‌های هماهنگ و حتی شوخی‌ها و طعنه‌های جمعی، همگی بخشی از اجرای هویت محلی‌اند. این بدن‌ها در لحظهٔ مسابقه، فردیت خود را تا حد زیادی به جمع واگذار می‌کنند و در قالب «ما»یی موقتی اما پر قدرت ظاهر می‌شوند. همین جمع‌شدگی بدنی است که امکان می‌دهد رقابت‌های شدید، اغلب در چهارچوبی نمادین و کنترل‌شده باقی بمانند.

نکتهٔ مهم آن است که فوتبال گیلان، با وجود شدت هیجان و گاه تنش، کمتر به گسست‌های پایدار اجتماعی منجر می‌شود. شکست و پیروزی، اگرچه با احساسات شدید همراه‌اند، اما در نهایت در منطق آیینی رقابت هضم می‌شوند. این ویژگی نشان می‌دهد که میدان فوتبال، به‌مثابهٔ نوعی نظم هنجاری غیررسمی عمل می‌کند؛ نظمی که در آن تفاوت‌ها دیده می‌شوند، اغراق می‌شوند و تخلیه می‌شوند، بی‌آنکه به تعارض‌های ساختاری تبدیل شوند.

از این منظر، فوتبال در گیلان را می‌توان شکلی از مدیریت نمادین تفاوت‌های محلی دانست؛ میدانی که بدن‌های گیلک از خلال آن، تعلق مکانی و هویت جمعی خود را در قالبی معاصر و

قابل مشاهده اجرا می‌کنند. بدن گیلک در میدان فوتبال، بدنی است که نه قدرت خام کشتی‌گیر مازندرانی را بازنمایی می‌کند و نه وقار سوارکار ترکمن را، بلکه بر همکاری، دوام، انعطاف و حضور جمعی تأکید دارد. همین تمایز بدنی و اجرایی است که نشان می‌دهد چگونه یک ورزش واحد می‌تواند در بسترهای فرهنگی متفاوت به حامل معانی هویتی گوناگون بدل شود.

با کنار هم گذاشتن سه بستر ترکمن، مازندران و گیلان، روشن می‌شود که ورزش در شمال ایران نه عرصه‌ای یکنواخت، بلکه مجموعه‌ای از میدان‌های متکثر است که هریک شیوه خاصی از بدن‌مندی، رقابت و اجرای هویت را ممکن می‌سازند. تفاوت‌های قومی و محلی در این میدان‌ها نه سرکوب می‌شوند و نه به تعارض آشکار می‌انجامند، بلکه در قالب رقابت‌های نمادین و آیینی سامان می‌یابند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد ورزش در هر سه بستر قومی به‌عنوان میدانی برای اجرای هویت عمل می‌کند، اما شیوه این اجرا بسته به زمینه فرهنگی متفاوت است. بدن‌های قومی در میدان رقابت، نه تنها حامل تفاوت، بلکه ابزار گفت‌وگوی نمادین میان گروه‌ها هستند. رقابت ورزشی، با تبدیل تعارض‌های بالقوه به کنش‌های قاعده‌مند، امکان هم‌زیستی و مدارا را در چهارچوبی اجتماعی فراهم می‌سازد.

همچنین مطالعه میدانی حاضر نشان داد رسانه (تلویزیون و شبکه‌های اجتماعی) نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کند:

۱. برجسته‌سازی تفاوت: رسانه با نمایش آیین‌های خاص هواداری (مثل موسیقی محلی در ورزشگاه‌ها)، هویت‌های متمایز را به رسمیت می‌شناسد.

۲. ادغام در کلیت: هم‌زمان، با قراردادن این تیم‌ها در جدول «لیگ برتر خلیج فارس» و پخش سرود ملی قبل از بازی، این تکثر را در وحدت ملی حل می‌کند.

به‌عبارت دیگر، اگر براساس نظریهٔ دبور، جهان مدرن «جامعهٔ نمایش» است، در ایران این نمایش ورزشی کارکردی حیاتی برای تخلیهٔ هیجان‌های قومی دارد. استادیوم فضایی است که در آن می‌توان با صدای بلند به زبان مادری فریاد زد، لباس محلی پوشید و بر طبل کوبید، بدون آنکه این کنش‌ها تهدیدی امنیتی تلقی شود. بنابراین، رسانه در اینجا نه یک ناظر بی‌طرف، بلکه یک «برساخت‌گر فعال» است. بدون وساطت رسانه، کشتی لوچو در حد یک بازی محلی باقی می‌ماند و سوگ صابر کاظمی تنها یک غم خانوادگی بود. رسانه با قاب‌بندی

این رویدادها (Whannel, 1992) به قومیت‌ها «صدا» می‌دهد و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا سرمایه فرهنگی خود (ورزش) را به سرمایه نمادین ملی تبدیل کنند. (Bourdieu, ۱۹۶۷; Geertz, ۱۹۹۰; ۱۹۷۳)

## ۶. نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد میدان ورزش همواره یک تیغ دولبه است؛ همان‌طور که در مطالعات مرتبط با بازی‌های تراکتور تبریز دیده می‌شود، گاه می‌تواند به بستری برای بازتولید تنش‌های سیاسی تبدیل شود. اما در مورد شمال ایران، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که به دلیل درهم‌تنیدگی فرهنگی-تاریخی طولانی‌مدت این سه قوم، تعارضات بیشتر خصلت «رقابت آیینی» و «کری‌خوانی» به خود می‌گیرند تا تقابل امنیتی. به عبارت دیگر، ورزش در شمال ایران، مکانیسمی پیچیده برای «هویت‌یابی» است.

برای ترکمن‌ها، والیبال ابزار «دیده‌شدن» و خروج از حاشیه است (گذار از طرد به ادغام). برای مازنی‌ها، کشتی تداوم اسطوره‌های باستانی در قالب مدرن است (تداوم سنت). برای گیلک‌ها، فوتبال زبانی برای بیان تکرر داخلی و رقابت‌های درون‌استانی است (مدیریت تضاد). بنابراین، رسانه و ورزش، در پیوند و درهم‌تنیدگی با یکدیگر، «مرزهای قومی» را نه به‌عنوان دیوارهای جداکننده، بلکه به‌عنوان خطوطی برای تعامل و گفت‌وگوی فرهنگی بازتعریف می‌کنند.

توضیح بیشتر آنکه، پژوهش حاضر با تمرکز بر میدان ورزش در شمال ایران نشان داد ورزش را نمی‌توان صرفاً به‌عنوان فعالیتی بدنی، سرگرمی جمعی یا بازتابی از ساختارهای اجتماعی فهم کرد. ورزش، در بسترهای قومی مورد مطالعه، به‌مثابه میدانی اجتماعی، نمادین و اجرایی عمل می‌کند که در آن هویت‌های قومی از خلال بدن‌مندی، رقابت و فرهنگ هواداری بر ساخته و بازتعریف می‌شوند. مرزهای هویتی در این میدان، نه به‌صورت ثابت و ازپیش‌داده، بلکه به‌شکلی موقعیتی، سیال و وابسته به زمینه‌های فرهنگی و زیست‌محیطی ظاهر می‌شوند. یافته‌های پژوهش نشان داد که اگرچه ترکمن‌ها، مازندرانی‌ها و گیلک‌ها در یک جغرافیای نسبتاً نزدیک به یکدیگر زیست می‌کنند، اما شیوه‌های اجرای هویت قومی در میدان ورزش، به‌طور معناداری متفاوت است. در ترکمن‌صحرا، بدن ورزشی در پیوند با حافظهٔ ایلاتی،

حرکت در دشت و رابطه خاص با طبیعت معنا می‌یابد و والیبال مدرن در کنار اسب‌سواری سنتی، امکان تلفیق انتخاب‌گرایانه سنت و مدرنیته را فراهم می‌کند. در مازندران، کشتی به‌عنوان میدانی اخلاقی عمل می‌کند که در آن بدن قوی تنها زمانی به رسمیت شناخته می‌شود که مهار شده، مسئول و منطبق با ارزش‌های پهلوانی باشد. در گیلان، فوتبال و فرهنگ هواداری پیرامون آن، به‌ویژه در رقابت‌های محلی، عرصه‌ای برای بیان تمایزهای محلی - فضایی و تجربه کار جمعی در زیست‌بومی مرطوب و بارانی فراهم می‌آورد.

این تفاوت‌ها نشان می‌دهد ورزش در هر بستر قومی، منطبق فرهنگی خاص خود را بازتاب نمی‌دهد، بلکه در همان منطق بازتعبیر و بومی‌سازی می‌شود. از این منظر، ورزش نه نیرویی همگن‌ساز و یکسان‌کننده و نه عرصه‌ای خنثی است؛ بلکه میدانی است که در آن فرهنگ‌های محلی، عناصر مدرن را به‌شیوه‌ای گزینشی جذب می‌کنند و از خلال آن، هویت خود را به‌روز می‌سازند. بدن‌های قومی در میدان رقابت، حامل این فرایند تلفیق‌اند: بدن‌هایی که هم حافظه تاریخی را حمل می‌کنند و هم درگیر سازوکارهای معاصر رقابت‌اند.

به‌لحاظ نظری، این پژوهش نشان می‌دهد مفهوم مرزهای نمادین هویت، آن‌گونه که در انسان‌شناسی قومیت صورت‌بندی شده است، در میدان ورزش به‌صورت اجرایی و قابل مشاهده درمی‌آید. مرزهای «ما» و «دیگران» نه فقط در گفتار، بلکه در ژست‌ها، حرکات بدن، شیوه‌های تشویق، اخلاق رقابت و حتی در نحوه تجربه شکست و پیروزی ترسیم می‌شوند. این یافته بر اهمیت بدن‌مندی در مطالعه قومیت تأکید می‌کند و نشان می‌دهد هویت قومی بیش از آنکه صرفاً گفتمانی باشد، تجربه‌ای زیسته و بدنی است.

از منظر روش‌شناختی، مقاله حاضر نشان می‌دهد که انسان‌شناسی ورزش می‌تواند ابزاری قدرتمند برای مطالعه قومیت در جوامع چندقومی باشد. میدان ورزش، به‌دلیل ماهیت آیینی، رقابتی و جمعی خود، امکان مشاهده فشرده و شفاف‌تری از فرایندهای هویتی را فراهم می‌کند؛ فرایندهایی که در سایر عرصه‌های اجتماعی ممکن است پراکنده، پنهان یا سیاسی شده باشند. در این معنا، ورزش به‌عنوان «آزمایشگاهی اجتماعی» عمل می‌کند که در آن می‌توان منطق‌های هویتی را در حال عمل مشاهده کرد.

نکته مهم دیگر آن است که یافته‌های پژوهش بر کارکرد صلح‌آمیز و تنظیم‌گر ورزش در مدیریت تفاوت‌های قومی تأکید دارند. رقابت‌های ورزشی، با تبدیل تعارض‌های بالقوه به

کنش‌های نمادین و قاعده‌مند، امکان بیان تفاوت‌ها را بدون ورود به خشونت مستقیم فراهم می‌آورند. این ویژگی، ورزش را به یکی از معدود میدان‌هایی بدل می‌کند که در آن تمایز قومی می‌تواند هم‌زمان دیده شود، اغراق شود و مهار شود. از این منظر، ورزش نه نفی‌کنندهٔ تفاوت، بلکه بستری برای هم‌زیستی مبتنی بر مدارا است.

درنهایت، پژوهش حاضر پیشنهاد می‌کند که مطالعهٔ قومیت در ایران معاصر نیازمند توجه بیشتر به میدان‌های به‌ظاهر «غیرسیاسی» همچون ورزش، بدن و فرهنگ هواداری است. این میدان‌ها، به‌دلیل پیوندشان با زندگی روزمره، احساسات جمعی و نظم‌های هنجاری غیررسمی، نقش مهمی در بازتولید یا بازتعریف هویت‌های قومی ایفا می‌کنند. پژوهش حاضر گامی در این مسیر است و امید دارد که راه را برای مطالعات انسان‌شناختی بیشتر دربارهٔ نسبت میان بدن، ورزش و قومیت در ایران هموار سازد.

## منابع

- آقامحسینی، کیوان (۱۴۰۲). «برساخت و بازنمایی هویت قومی در آوازهای فوتبال؛ مطالعهٔ موردی: شعارهای هواداران تیم تراکتور تبریز». *هنرهای زیبا: هنرهای نمایشی و موسیقی*. ۲۸(۱). ۵۷-۶۸.
- الهی، علیرضا؛ نوری‌نقده، هادی؛ اکبری یزدی، حسین (۱۴۰۱). «پیش‌بینی‌کننده‌های جامعه‌شناختی انگیزش هواداران فوتبال (مطالعه موردی: باشگاه تراکتورسازی)». *مدیریت ورزشی*. ۱۴(۲). ۱۵۰-۳۳.
- قزل‌ایاق، ثریا (۱۳۸۳). *فرهنگ بازی‌ها و ورزش‌های ایران*. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- مختاری، ابراهیم (۱۳۸۱). *میراث پهلوانی*. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- صدر، حمیدرضا (۱۳۷۹). *روزی روزگاری فوتبال*. تهران: نشر چشمه.
- رحمانی خلیلی، احسان؛ صفویان، سید میلاد (۱۳۹۸). «تبیین جامعه‌شناختی پدیده هولیگانسیم تماشاگران فوتبال (مورد مطالعه: تماشاگران مسابقات فوتبال شهر تهران)». *فصلنامهٔ علوم اجتماعی*. ۲۶(۸۶). ۱۵۶-۱۲۳.
- رحمتی، محمدمهدی (۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی خشونت ورزشی: بررسی هواداران فوتبال*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- سجادی، سید نصرالله (۱۳۸۸). *مدیریت سازمان‌های ورزشی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- Appadurai, Arjun (1996). *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Bakhtin, Mikhail (1965). *Rabelais and His World*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Blanchard, Kendall (2012). *An Introduction to the Anthropology of Sport*. London: Routledge.
- Bourdieu, Pierre (1990). *The Logic of Practice*. Cambridge: Polity Press.
- Bromberger, Christian (1995). "Football as World-View and as Ritual". *French Cultural Studies*. 6(18). 293–311.
- Cornelissen, Scarlett; Swart, Kamilla (2006). "The 2010 Football World Cup as a Political Construct: The Challenge of Making Good on an African Promise". *Sociology*. 54(2\_suppl).
- Debord, Guy (1967). *The Society of the Spectacle*. New York: Zone Books.
- Elias, Norbert, & Dunning, Eric (1986). *Quest for Excitement: Sport and Leisure in the Civilizing Process*. Oxford: Basil Blackwell.
- Eriksen, Thomas Hylland (2010). *Ethnicity and Nationalism: Anthropological Perspectives* (3rd ed.). London: Pluto Press.
- Eriksen, Thomas Hylland (2014). *What Is Anthropology?* London: Pluto Press.
- Frank, Sybille; Steets, Silke (eds.) (2010). *Stadium Worlds: Football, Space and the Built Environment*. London/New York: Routledge.
- Geertz, Clifford (1973). *The Interpretation of Cultures*. New York: Basic Books.
- Hammersley, Martyn, & Atkinson, Paul (2007). *Ethnography: Principles in Practice* (3rd ed.). London: Routledge.
- Hassanzadeh, Alireza (2013). *Rituality and Normativity*. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Hassanzadeh, Alireza (2019). "Iranian Women, Inside or Outside of the Stadium? An Anthropological Study on Female Representation of National Identity in Iran". *Journal of Sociology of Social Institution* (English Article). 5(12). 73–100.
- Hassanzadeh, Alireza; Karimi, Somayeh (2010). "The Formation of Non-state Normative Orders and the Rituals of Pilgrimage". *The International Journal of Interdisciplinary Social Sciences*. 5(3). 287–298.
- Karimi, Somayeh (2013). *Ethnicity and Normativity*. Amsterdam: Amsterdam University Press.
- Malinowski, Bronislaw (1922). *Argonauts of the Western Pacific*. London: Routledge.
- Mauss, Marcel (1973 [1934]). "Techniques of the body". *Economy and Society*. 2(1). 70–88.
- Rabino, Hyacinth Louis (1917). *Les provinces caspiennes de la Perse: Le Guilan*. Paris: Ernest Leroux.
- Spradley, James P. (1979). *The Ethnographic Interview*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- Tomlinson, Alan (2007). *Sport and Leisure Cultures*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Turner, Victor (1969). *The Ritual Process: Structure and Anti-Structure*. Chicago: Aldine Publishing.
- Whannel, Garry (1992). *Fields in Vision: Television Sport and Cultural Transformation*. London: Routledge.